

لامعی گرگانی

بقلم آقای سعید نفیسی

- ۱ -

در موقع تحقیق در آثار و احوال شعرای ایرات رجوع به تذکره های فارسی زحمت بیهوده است و چیزی بر معلومات اشخاص نمی افزاید مگر شکسته باره ای چند که اغلب محقق را بشبهه میاندازد لامعی گرگانی هم در تذکره ها همین سرنوشت را دارد

در تذکره لباب الالباب محمد عوفی و تذکره الشعرای دولتشاه سمرقندی که بالنسبه معتبر ترین کتب این فن است ترجمه این شاعر زبردست ثبت نشده. حاج لطفعلی بیگ آذربیکدلی در تذکره آتشکده در حق او می نویسد: (۱) « اصلش از جرجان و ظهورش در دولت سلجوقیان است، در ابتدای حال از وطن بخراسان شتافته، در خدمت حجة الاسلام محمد غزالی به کسب علوم مشغول و از برکت آنجناب فواید بسیار یافته و بعد از آن مدتی در آنجا توقف و سرآمد امثال و اقران خود شده، قطعه ای در حق خواجه عمید سمرقندی گفته که بعد از این قصیده لامیه که مسطور میشود نوشته خواهد شد. الحق بسیار طبع خوشی داشته و آخر الامر در سمرقند رفته وداع این عالم فانی کرد... » و از آن پس ۱۱۵ بیت از اشعار وی را که حاوی هفت قطعه و قصیده است ثبت کرده

امیرالشعراء رضاقلی خان هدایت لله باشی در تذکره مجمع النصحایس از اسجاع و مترادفات چنانکه شیوه تذکره نویسان متقدم است و به نقل

(۱) تذکره آتشکده در فصل شعرای گرگان و استراباد -

آن در این مقام حاجتی نیست در حق وی نکاشته است: (۱) «... ظهورش در ایام ظهور دولت سلجوقیه و تلمذ در خدمت جناب حجة الاسلام محمد غزالی نموده و مداح خواجه نظام الملك وزیر سلطان ملکشاه بوده، پایه طبعش برفق برین سپهر و زادگان طبعش محسود ماه و مهر، در شاعری استاد است و در سخنوری فصاحت بنیاد، بعضی از فضایل عهد او را بملاحظه کمال فضل و دانش «بحرالمعانی» لقب کرده اند؛ گویند حکیم لامعی باشعرای عهد خود: برهانی و سوزنی سمرقندی، و جمالی مهرمجردی که کتاب بهمن نامه از مصنفات او است و عمیق بخاری مناظره و مشاعره داشته و اکثر شعرای بلخ در وقتی که حکیم ابوالحسن لامعی در بخارا میزیسته مانند رشیدی و روحی سمرقندی و لواجی و شمس سیم کش و عدنانی باستانی و تقدم وی اقرار کرده اند اما حکیم سوزنی سمرقندی و نجیب فرغانی باوی معارضات نموده اند. وفاتش بروزگار سلطان سنجر در سمرقند اتفاق افتاده؛ از اشعار وی آنچه در تذکره ها و مجموعه ها دیده و جمع نموده انتخابی از آن نگاشتم. اشعار بلند دارد، اما قلیل است؛ دروغ که هنوز دیوانش دیده نگردیده است بهمان قدر که شعرش بدست آمده ناچار قناعت شد...» و از آن پس ۴۱۴ بیت از اشعار وی را که بدست قطعه و قصیده از او باشد نقل کرده است.

آنچه در تذکره آشکده و مجمع الفصحاء در حق لامعی نوشته شده بالنسبه مشروح ترین تراجم او است و در تذکره های دیگر اطلاعاتی برین افزوده نمیشود

دولت شاه سمرقندی در تذکره الشعرا در ذیل ترجمه سوزنی سمرقندی شاعر معروف قرن ششم می نویسد: (۳) «ولامعی بخاری و جنقی و

(۲) مجمع الفصحاء جلد اول ص ۴۹۴

(۳) طبع ادوارد برون ص ۱۰۲

نسفی و شمس حاله و شطرنجی شاکردان سوزنی بوده اند. « و بهمین جهت شرق شناسی نامی استاد ادوارد براون در جلد دوم تاریخ ادبیات ایران بانگلیسی نگاشته است: « علی شطرنجی صاحب قصیده لکلك (باب الالباب عوفی جلد دوم صفحه ۱۹۹ - ۲۰۰) و جنتی نخشی و لامعی بخارائی بنابر گفته دولتشاه شاکردان و پیروان سبک سوزنی بوده اند. نظامی عروضی در چهار مقاله در ابتدای مقاله دوم (طبع اوقاف گیب ص ۲۸) جائی که شعرای سلف را نام می برد در سلسله شعرای آل سلجوق گفته است: « اما اسامی آل سلجوق باقی ماند به فرخی کرکافی و لامعی دهستانی و جعفر همدانی و در فیروز فخری و برهانی و امیر معزی و ابوالعالی رازی و عمید کالی و شهابی ... »

دانشمند محقق آقای میرزا محمد خان قزوینی در حواشی آن کتاب (صفحه ۱۵۴) در توضیح عبارات متن مینویسد: « لامعی دهستانی، هو ابوالحسن محمد ابن اسمعیل اللامعی الجرجانی الدهستانی از شعراء سلطان ملکشاه سلجوقی و وزیر اونظام الملك طوسی بود و معاصر برهانی پدر معزی و آن طبقه از شعرا بوده است. »

شمس الدین محمد ابن قیس رازی در کتاب المعجم فی معایر اشعار المعجم دو جا اسم لامعی را ثبت کرده: یک جا در صنعت اغراق (طبع اوقاف گیب ص ۳۳۵) می نویسد: « و لامعی گوید در بخل ماه رمضان کرچه شریف است و مبارک سی روز بود نوبت وقت او هر سال در خانه او سال سرا سر رمضان است تا حشر نینند عبالانش شوال و در جای دیگر (ص ۳۶۰ - ۳۶۱) در صنعت تسمیط نگاشته

است: « و لامعی کرکافی گفته است:

مرغ آبی بسرای اندر چون نای سرای با سگونه بدهان باز گرفته سر نای
اثر پایش کوئی که بفرمان خدای بر زمین برک چنار است چو بردارد پای
بر تن از حله قبا دارد و در زیر قبا

آب گون پیرهنی جیب وی از سبز حریر»



در کتب متقدم پیش از این ذکر می‌شود
 از لامعی نیست و آنچه دیده میشود نقل کرده‌آمد
 چون اغلب از آنچه در حق وی نوشته شده
 آتشکده
 خالی از خطائی نیست بدو بابتقاد آنچه در فوق
 گذشت می‌پردازم و سپس آنچه از مطالعه آثار وی بر می‌آید در
 شرح آثار و احوال او ثبت می‌کنم ، اما انتقادات در آنچه
 گذشته است :

۱) اینکه صاحب آتشکده وی را جرجانی نوشته و مؤلف
 مجمع الفصحا و شمس الدین محمد بن قیس رازی و استاد میرزا محمد خان
 قزوینی نیز تأیید کرده اند درست است و بعد در ضمن همین مسطور
 مسلم خواهد شد که لامعی قطعاً از مردمان گرگان بوده است چنانکه
 امین احمد رازی نیز در تذکره هفت اقلیم اسم وی را جزو شعرای گرگان
 ضبط کرده است .

۲) اینکه مؤلف مزبور معتقد است که ظهور وی در دولت
 سلجوقیان بوده نیز مسلم میشود و قطعی است که لامعی شاعر الب ارسلان
 بن چغر بیگ بن میکائیل دومین پادشاه این سلسله بوده و او را مدح
 میکرده است .

۳) مؤلف مزبور می‌نویسد « در ابتدای حال از وطن
 بخراسان شتافته » و این نکته نیز درست است چه مسلم میشود که
 لامعی از گرگان برخاسته است و در زمانی که مدح الب ارسلان
 می‌گفته در مرو بوده و از وطن خویش دور مانده و در این باب
 به تفصیل بحث خواهد شد .

۴) مینویسد: « در خدمت حجة الاسلام محمد غزالی به کسب
 علوم مشغول و از برکت آنجناب فواید بسیار یافته » ولی این نکته

بغایت دور از قراین و شواهد تاریخ است زیرا که محمد غزالی که مراد امام ابو حامد محمد بن محمد بن محمد بن احمد شافعی غزالی طوسی باشد در قریه غزال از توابع طوس در ۴۵۱ متولد شده، در جوانی در طوس مقیم بوده و سپس به نیشابور رفته و از آنجا بحجاز و شام شده و سپس چندی در بغداد و دمشق و اسکندریه و مصر القاهره اقامت داشته و در اواخر عمر به خراسان رجعت کرده و در موطن خویش منزوی در خانقاهی میزیسته و عاقبت بسن ۵۴ سالگی چهاردم جمادی الاخره سال ۵۰۵ در قصبه طابران از قراء مجاور طوس رحلت کرده و در آنجا مدفون شده است. اما لامعی در زمانی که مدح سلطان البارسلان را می کرده است یعنی از سال ۴۵۵ تا سال ۴۶۵ که این پادشاه سلطنت میکرده است حجة الاسلام غزالی در آن زمان خورد سال و رضیع بوده و شاعری که در سال ۴۶۵ (سال رحلت البارسلان) قطعاً شعر می گفته است می بایست بحد اقل در آن زمان از بیست سال متجاوز داشته باشد و اگر هم تا آخرین سال حیوة حجة الاسلام غزالی یعنی تا سال ۵۰۵ زنده باشد چون چهل سال از آن زمان گذشته است ناچار متجاوز از شصت سال داشته و بعید است که شخص ۶۰ ساله و آنهم ادیب و شاعر معروف آن زمان و کسی مثل لامعی که ستایشگر ملوک بوده است در نزد امام غزالی که بیش از ۴۵ سال در زمان رحلت نداشته است شاگردی کند. از طرف دیگر فن حجة الاسلام غزالی بارشته لامعی تفاوت داشته، یعنی غزالی در حکمت و کلام و فقه و تصوف و اخلاق تحصیل علم کرده و درین علوم شهره روزگار است و لامعی در ادب و شعر کار کرده و ازین راه مشهور شده است و واضح است که ادیب و شاعر را از درس فقیه و حکیم و عارف چندان بهره لازم حاصل نمیشود و اقوی دلیل آن است که لامعی بطوریکه خواهد آمد و مسلم خواهد شد غیر از حدود گرگان و اقامت گاه مدوحین وی که در مرو بوده است

در جای دیگر مقیم نبود و اگر هم سفری کرده است ناچار در رکاب الب ارسلان و در غزوات وی بوده و حال آنکه حجة الاسلام غزالی جز در طوس و نیشابور و عراق و شام و مصر و حجاز در جای دیگر سکونت نداشته است و دلیل محکم تر آنست که بعد بحث خواهد شد و مسلم خواهد گشت که لامعی پس از سلطنت الب ارسلان یعنی بعد از سال ۴۶۵ زنده مانده است و در موقعی که رحلت کرده حجة الاسلام غزالی در حدود سن پانزده سالگی بوده است .

پس جای تردید نیست که قائلین این نکته راه خطا پیموده اند و لامعی هرگز شاگرد حجة الاسلام امام محمد غزالی نبوده است و چون قدیم ترین مأخذ این قول تذکره آتشکده است و معلوم نیست که وی از کدام منبع این نکته را یافته است نمیتوان تحقیق کرد که در اصل چه بوده و بمرور به تصحیف و تغییر چه تفاوت در آن حاصل گشته است مگر آنکه فرض کنم که لامعی شاگرد غزالی دیگر بوده است غیر از حجة الاسلام محمد فقیه و حکیم معروف و مؤلف آتشکده آن غزالی را باین امام اشتباه کرده است ، حل این مشکل نیز دشوار است چه باسم غزالی در میان مشاهیر ایران غیر از حجة الاسلام محمد و برادر کهنتر وی امام احمد که او نیز در نیمه دوم قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم میزیسته است کسی که باسم غزالی معروف باشد نیست مگر غزالی مشهدی از شعرای قرن دهم ایران .

۵) و نیز مؤلف مزبور می نویسد: «قطعه ای در حق خواجه عمید سمرقندی گفته» ، مراد از این قطعه چند شعری است که گفته است و بیت اول آن این بیت است :

زرد خواجه سخنی چند فرستادم من و ندر آن چند سخن درد سرش دادم من .
و این قطعه بجای خود ذکر خواهد شد و مسلم خواهد گشت که در حق خواجه ابونصر عمید الملك کندری وزیر معروف است و مراد

از خواجه عمید هم او است ولی خواجه عمید الملک را سمرقندی دانستن مخالف تمام نصوص تاریخ است چه شکی نیست که خواجه مزبور از اهالی کندر از توابع نیشابور (۱) بوده و هرگز نه وی و نه پدران او سمرقندی نبوده اند و نشست او مدتی در نیشابور و سپس در مرو بوده و چندی در آنجا صاحب دیوان رسالت الب ارسلان بوده و سپس به مقام وزارت وی رسیده است .

۶) و نیز می نگارد : « و آخر الامر در سمرقند رفته و داع این عالم فانی کرد . » این نکته نیز خطاست و واضح است در صورتیکه خواجه عمید الملک کندری را کسی سمرقندی کند ناچار لازمه آنست که در سمرقند هم مقیم باشد و مداح وی به سمرقند رود و هم در آنجا دوره عمرش سپری گردد و حال آنکه نه خواجه مزبور در سمرقند نشسته است و نه لامعی بدانجا شده و بطریق اولی در سمرقند رحلت نکرده است و دلیل آنکه نه خواجه عمید الملک و نه لامعی به سمرقند نشده اند آنست که سمرقند در زمانی که لامعی و ممدوح او سلطان الب ارسلان زنده بوده اند هنوز بدست آل سلجوق نیافتاده بود و این شهر را در سال ۴۷۱ سلطان جلال الدین ملکشاه پسر الب ارسلان گرفته است (۲) و چون لامعی پس از خروج از گرگان همیشه ملازم خدمت الب ارسلان بوده است و الب ارسلان نیز هرگز به سمرقند نرفته و واضح است که لامعی نیز بسمرقند نشده و رفتن وی به سمرقند و رحلت او در آن شهر از امهات خطاهای تذکره نویسان است .

(۱) معجم البلدان یا قوت حموی در کله (کندر) و مراصد الاطلاع مؤلف مزبور در همان کله .

(۲) راحة الصدور وآية السرور تاریخ آل سلجوق طبع اوقاف گیب ص ۱۲۸